

روابط ایران و دژ منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس

هادی صادقی اول^۱*

جعفر نقدی عشرت آباد^۲

چکیده

به موازات پیروزی انقلاب اسلامی در فوریه ۱۹۷۹ بازتاب منطقه‌ای و بین‌المللی این انقلاب با توجه به رخداد آن در منطقه حساس خاورمیانه اهمیت یافت. بازتاب این انقلاب برای برخی امیدوار کننده و برای برخی نیز نگران‌کننده بود. در این بین کشورهای عربی منطقه که به لحاظ فرهنگی و اقتصادی ایران را رقیب خود می‌دانستند، درصدد مقابله با تأثیرات احتمالی انقلاب ایران برآمدند. یعنی اگر نمود اصلی برخورد مستقیم اعراب علیه ایران حمله نظامی رژیم عراق به ایران بود، اما نشان اقدام غیرمستقیم کشورهای عربی منطقه، شکل‌گیری ائتلافی منطقه‌ای با عنوان شورای همکاری خلیج فارس در ماه مه ۱۹۸۱ در شهر ابوظبی امارات متحده عربی بود. البته اگرچه به موازات فاصله گرفتن از شرایط خاص انقلاب اسلامی، روابط ایران و شورای همکاری خلیج فارس دچار تغییر و تحولاتی گردید، اما در ادامه نیز دو طرف و خصوصاً کشورهای عرب منطقه رقابت را بر همکاری ترجیح دادند. با در نظر داشتن این مهم این جستار درصدد است با بهره‌گیری از تئوری جامعه امن و نظریه دژ منطقه‌ای الکس جی بلامی، مناسبات ایران و شورای همکاری خلیج فارس را به بینه بحث گذاشته و نشان دهد بر اساس آن، چگونه دولت‌های درون شورا، روابط درونی خود را مبتنی بر انگاره جامعه امن تعریف کرده و جمهوری اسلامی ایران را مطابق با انگاره دژ منطقه‌ای بلامی به چشم دگر خود و تهدیدی برای قواعد و هویت‌های خود پنداشته‌اند.

واژه های کلیدی: شورای همکاری خلیج فارس، جامعه امن، دژ منطقه‌ای، هنجارها، ایران

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز

۲- دانش آموخته دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات اصفهان

* نویسنده مسؤل، ایمیل: Hadi.sadeghi1361@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۱۸

فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۳، صص ۱۸۲-۱۵۱

از جمله تحولات بزرگ خاورمیانه در نیم قرن اخیر، وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ بود که علاوه بر حوزه داخلی، باعث ایجاد دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در گستره معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی خاورمیانه شد. به طوری که با نگاهی مختصر می‌توان گفت از منظر اندیشه سیاسی، انقلاب ایران در حوزه معادلات منطقه‌ای باعث شکل‌گیری اسلام سیاسی آن هم از نوع شیعی برخلاف اسلام منفعل و یا سکولار غربی/عربی منطقه‌ای گردید. از منظر جامعه‌شناختی، انقلاب اسلامی در سپهر سیاست منطقه‌ای، خوانشی جدید از مفهوم انقلاب را برخلاف نظریات مارکسیستی در قالب انقلابی عرفانی/معنوی ایجاد کرد که به نوعی منجر به شکل‌گیری نسل چهارم نظریات انقلاب با در نظر داشتن دسته‌بندی جک گلدستون از انواع انقلاب (Goldstone, 1980: 54) گردید و در نهایت از منظر منطقه‌ای و بین‌المللی با اعلان مرگ دکترین نیکسون، جایگاه ژاندارم منطقه‌ای که مبین نظم آمریکایی حاکم بر منطقه بود را در هم ریخت. بی‌جهت نیست که گفته می‌شود انقلاب اسلامی، معادله‌ای چند مجهولی برای همه بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی بود که آنها را در نوع مواجهه با این معمای پیچیده سردرگم کرد. خصوصاً اینکه ایشان بیم آن داشتند که این معادله متناسب با نظریه پخش^۱ هاگر استرنند (برزگر، ۱۳۸۱: ۴۰) به سایر کشورهای منطقه‌ای نظیر عراق و بحرین سرایت نماید؛ همچنان که موسسان انقلاب ایران نیز سخن از ضرورت صدور انقلاب می‌زدند. بدین ترتیب این نگرانی منجر به تلاش برای بازترسیم نظم جدید منطقه‌ای از جانب کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای گردید و یکی از مهم‌ترین این تلاش‌ها از جانب کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس تاسیس شورای همکاری خلیج فارس در سال ۱۹۸۱ بود. بدین ترتیب می‌توان گفت علت اصلی تشکیل شورای همکاری، ترس از صدور انقلاب اسلامی بود که از سیاست‌های اصلی جمهوری اسلامی از بدو تأسیس بود و بر همین اساس کشورهای عضو شورا از همان ابتدا درصدد مقابله با امواج

^۱Theory of Diffusion

انقلاب ایران برآمدند و در نخستین گام مقارن با حمله رژیم صدام به ایران به حمایت همه جانبه از عراق پرداختند و تقریباً تا جنگ دوم خلیج فارس این سیاست را پیگیری کردند. بدین ترتیب تا اوایل دهه ۱۹۹۰ روابط شورای همکاری خلیج فارس با ایران، بیشتر بر مبنای بازی با حاصل جمع صفر بود. اما با پایان جنگ و با کاهش جلوه‌های عینی سیاست صدور انقلاب ایران و نیز در پی حمله صدام به کویت که از اعضای شورای همکاری خلیج فارس بود، اعضای شورا درصدد برآمدند که نسبت به ایران سیاست‌های تعدیل یافته‌تری را در پیش بگیرند. چرا که اولاً از یکسو ایران به تدریج با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به سمت نوعی از مصلحت-گرایی در سیاست خارجی حرکت می‌کرد و از دیگر سو سیاست‌های جنگ‌افروزانه علیه ایران با حمایت از صدام نه تنها به نتیجه نرسیده بود، بلکه رئیس جمهور وقت عراق را در پیگیری مطامع خود در منطقه جری‌تر نموده بود. از آن زمان تا به اکنون سیاست خارجی ایران و شورای همکاری خلیج فارس در قبال یکدیگر شکلی سینوسی به خود گرفته و با نوسانات مختلف روبرو بوده است.

به هر روی با توجه به اهمیت نوع روابط ایران و شورای همکاری خلیج فارس در تعیین‌بخشی به معادلات استراتژیک خاورمیانه و خلیج فارس که به نوبه خود دربردارنده اهمیت پژوهش است، این جستار در پی آن است که با عطف نظر بر ملاحظات ماهوی و سیستمیک روابط بین‌الملل اولاً به بررسی این سوال بپردازد که با توجه به مفروضات نظریه جامعه امن الکس جی بلامی به صورت عام و مفهوم دژ منطقه‌ای وی به صورت خاص، از حیث نظری چه عواملی باعث شده که کشورهای نظیر ایران و حتی عراق نتوانند وارد چرخه جامعه امن شورای همکاری خلیج فارس شوند؟ ثانیاً متناسب با رویکرد بلامی و این بار از منظری تاریخی، داده‌های انضمامی نشانگر چالش‌های موجود در روابط متقابل شورای همکاری خلیج فارس با جمهوری اسلامی ایران در دوره‌های مختلف تاریخی بعد انقلاب اسلامی کدامند؟ برای پاسخ‌گویی به این سؤالات، در وهله اول این فرضیه مطرح می‌شود که با توجه به مفروضات هستی‌شناختی مفهوم دژ منطقه‌ای و نیز نظریه جامعه امن بلامی، می-

توان گفت که تصلب هنجاری و هویتی درونی اعضای شورا که بویژه به گونه‌ای غیریت‌ساز با هویت شیعی در منطقه تعریف شده، از جمله موانع ائتلاف اعضای شورا با ایران بوده است. ضمن اینکه در پاسخ به سوال دوم هم با نگرشی تاریخی می‌توان گفت علیرغم نزدیکی جمهوری اسلامی ایران به شورای همکاری در سال-های گذشته، این شورا همچنان ایران را تهدیدی برای خود تلقی کرده و از تسری^۱ ایده‌ها و هنجارهای خود به ورای مرزهای خود امتناع می‌ورزد. در واقع می‌توان گفت که علیرغم اتخاذ سیاست خارجی تنش‌زدا از طرف جمهوری اسلامی ایران نسبت به شورای همکاری خلیج فارس پس از اتمام جنگ تحمیلی و تلاش ایران برای نزدیکی هرچه بیشتر با کشورهای حاشیه خلیج فارس، شورا چنین رویکردی را در قبال ایران اتخاذ ننموده و همکاری‌های دو طرف از سطح روابط اقتصادی و تجاری بالاتر نرفته است. در این مقاله برای اثبات فرضیات فوق سعی می‌شود ضمن بررسی هنجارهای غیریت‌ساز حاکم بر شورا، نمودهای عینی این هنجارها در موضوعات مختلف نظیر جزایر سه‌گانه، برنامه هسته‌ای ایران، مساله عراق و در نهایت نوع کنش و واکنش نسبت به تحولات موسوم به بیداری اسلامی مورد بررسی قرار گیرد.

۱. چارچوب مفهومی: جامعه امن الکس جی. بلامی

معمولاً در نگرشی کلاسیک نظریه‌های روابط بین‌الملل به دو دسته نظریات رئالیستی و ایدئالیستی تقسیم می‌شود و در دل آن شاخه‌های مختلفی از نظریات طبقه‌بندی شده است. با این حال تلاش‌هایی چند نیز صورت گرفته تا مزایای این دو دسته نظریه به صورت تلفیقی در قالب نظریه‌ای واحد جمع گردد. در این خصوص یک چنین تلاشی توسط «آلکس جی بلامی» در کتاب «جوامع امن و همسایگان؛ دژهای منطقه‌ای یا همگرایان جهانی» مورد نظر قرار گرفته است. به واقع نقطه ثقل نظریه بلامی در این بود که سعی کرد نظریه جامعه امن را که در نگرش بزرگانی چون کارل دویچ و جهی ایدئالیستی داشت، با طرح بحث مفاهیمی نظیر دژ منطقه‌ای و جهی رئالیستی نیز ببخشد تا از مزایای هر دو رویکرد به صورت همزمان بهره‌گیری

^۱. Spill-over

نموده باشد. (Bellamy, 2004) در اینجا برای درک بهتر این منظور مناسب است ابتدا از مفهوم جامعه امن بحث خود را آغاز کنیم.

اگرچه گفته می‌شود که نخستین بار ریچارد ون. واگنر در اوایل دهه ۱۹۵۰ مفهوم جامعه امن را عنوان کرده بود؛ اما با این حال نظریه جامعه امن بیشتر منتسب به کارل دویچ شده که در سال ۱۹۷۵ آن را به عنوان نظریه قرار داد. بر این اساس طبق گفته دویچ جامعه‌ی امن جامعه‌ای است که بین اعضای آن نبرد فیزیکی روی نمی‌دهد، بلکه آنها مناقشات خود را به روش‌های دیگری حل و فصل می‌کنند. آنها معتقد بودند که دو نوع از جامعه امن وجود دارد؛ نوع ادغامی^۱ و نوع تکثرگرا^۲. در یک جامعه امن ادغامی دو یا چند واحدی که قبلاً مستقل بودند، ادغام شده و یک واحد بزرگ‌تر را به وجود می‌آورند. ایالات متحده آمریکا نمونه برجسته چنین جامعه‌ای است. در مقابل، در یک جامعه امن تکثرگرا، موجودیت‌ها استقلال قانونی دولت رسمی خود را حفظ می‌کنند. روابط آمریکا و کانادا مثالی از این نوع جوامع می‌باشد (بلامی، ۲۱: ۱۳۸۶). به نظر دویچ، جامعه امن در نتیجه تعامل بین بازیگران شکل می‌گیرد. بدین ترتیب قاعده‌ای رفتاری در بطن جامعه امن وجود دارد که معتقد است اعضای جامعه امن نباید زمینه بروز جنگ بین یکدیگر را فراهم سازند. (بلامی، ۱۳۸۶: ۲۱). به رغم این توضیحات مفهوم جامعه امن در طول دوران جنگ سرد چندان جلب توجه نکرد تا این که آدلر و بارنت در اواخر دهه ۱۹۹۰ بار دیگر آن را مطرح کردند. آنها سه موضوع مهم را به الگوی دویچ اضافه کردند؛ نخست این که آنها تعریف دقیق‌تری از جامعه امن ارائه دادند؛ بدین معنا که اولاً آنها در عین اینکه ایده جوامع امن ادغامی را کنار گذاشته و به جای آن در مورد جوامع دارای حاکمیت صحبت کردند که دارای نگرانی‌های امنیتی هستند؛ بر ویژگی تعاملی جوامع نیز تأکید کردند. ثانیاً این که آنها بین انواع جامعه امن تفاوت قائل شدند و به دو نوع جامعه امن سست پیوند^۳ و جوامع امن سفت پیوند^۴ اشاره کردند. جوامع امن سست پیوند

^۱. Amalgamated Type

^۲. Pluralistic Type

^۳. loosely-coupled

^۴. tightly-coupled

از دولت‌های دارای حاکمیت تشکیل شده که تنها به دنبال رفع نگرانی‌های امنیتی هستند. اما جوامع امن سفت پیوند جوامعی هستند که میزان بیشتری از همکاری و نهادگرایی و نهادینه شدن قواعد و هنجارها در بین حاکمیت‌ها و مردمان آنها وجود داشته و این همکاری‌ها در چارچوب‌های مشخص انجام می‌گیرد. البته باید گفت که هر کدام از این نوع جوامع یاد شده می‌تواند در سه مرحله متفاوت توسعه و پیشرفت باشد: جوامع امن نو ظهور^۱، بالنده^۲ و بالغ^۳؛ که البته تنها در مرحله بلوغ است که بازیگران منطقه‌ای هویت مشترکی دارند.

سومین موضوع مهمی که آدلر و بارنت به مفهوم ارایه شده از سوی دویچ افزودند، بحث در مورد تأثیر یک عضو جامعه امن بر رفتار دولت‌ها می‌باشد. در واقع، در جوامع امن، هویت یک دولت با عضویت آن در یک جامعه امن شکل می‌گیرد. عضویت در یک جامعه امن، به ما کمک می‌کند تا در چارچوب مرزهای سیاسی آن جامعه، بیندیشیم که "ما" چه کسی هستیم؟ چه ارزش‌هایی را باید پاس بداریم و چه منابع و استراتژی را باید به این ارزشها اختصاص دهیم؟ (بلامی، ۱۳۸۶: ۲۵) یک چنین نگرشی مورد توجه بلامی نیز قرار گرفت که با بهره‌گیری از «نظریه سازه‌نگاری» معتقد بود جامعه امن بر هنجارهایی استوار است که چارچوبی برای تعاملات معنادار در اختیار اعضای آن جامعه قرار می‌دهند و این گونه است که جامعه امن در شکل دادن به هویت‌ها و منافع اعضای خود موثرتر عمل می‌کند. حتی بدین اعتبار بلامی با بهره‌وری از نقطه نظرات پیترو هاس از جوامع معرفتی یاد می‌کند که در آن بازیگران حرفه‌ای با ویژگی‌هایی نظیر باور هنجاری مشترک گرد هم می‌آیند. در مجموع اهمیت بحث هنجارها در رویکرد بلامی تا بدان‌جا است که در زیر مجموعه آنها برای شکل‌گیری یک جامعه امن، از قواعد رویه‌ای و هنجارهای هدف دار یاد می‌کند. (بلامی ۱۳۸۶: ۸۶-۶۳)

^۱. Nascent

^۲. Ascent

^۳. Mature

اما با این حال یک موضوع اساسی که دویچ و همچنین آدلر و بارنت فراموش کردند، روابط دولت‌های داخلی جامعه امن و دولت‌های خارج از آن و در واقع پاسخ این پرسش بود که آیا توسعه قواعد رفتاری از سوی دولت‌های جامعه امن می‌تواند فراتر از مرزهای آن جامعه خاص را در بر بگیرد یا خیر؟ در اینجا بود که بلامی سه پاسخ فرضی را به این پرسش می‌دهد و سخن از مولفه دژ منطقه‌ای به میان می‌آورد. به طوری که سه پاسخ فرضی بلامی عبارتند از:

۱) دژ منطقه‌ای^۱: اولین فرض این است که مرزهای جامعه امن با دولت‌های بیرونی متصل بوده و دولت‌های جامعه امن، دولت‌های بیرون را به چشم تهدیدی برای قواعد و هویت خود می‌پندارند. به واقع در چنین مواردی جوامع امن انتظار تغییر صلح‌آمیز را در درون جامعه دارند، اما دولت‌های بیرون را به چشم تهدیدی برای قواعد و هویت خود می‌پندارند و طبق این پندار عمل می‌کنند.

۲) جامعه‌ی دوسوگرا^۲: این حالت زمانی است که با گسترش جامعه امن، وضعیت مرزها بین دول درون و بیرون این جامعه بدون تغییر باقی می‌ماند.

۳) جامعه همگرا^۳: در این نوع جوامع، مرزهای موجود میان دولت‌های درونی و بیرونی منعطف‌تر شده و این زمانی ممکن است که قواعد و هویت‌های مشترک به بیرون از جوامع امن توسعه یابد که در نهایت این وضعیت به ایجاد جوامع امن سفت پیوند منتهی می‌شود. جامعه امن اروپای غربی نمونه‌ای از جوامع همگرا می‌باشد. (بلامی، ۱۳۸۶: ۲۹)

با در نظر داشتن این الگو این جستار در پی اثبات آن است که اگر مطابق با نظریه بلامی روابط فیما بین اعضای شورای همکاری کمابیش نمونه‌ای از جامعه امن بوده است و آنان توانسته‌اند مرزهای متصل قدرتمندی را بین دولت‌های درونی و بیرونی ایجاد کنند (بلامی، ۱۳۸۶: ۲۸۳) اما روابط آنها با ایران پس از انقلاب نمونه‌ای عینیت-یافته از دژ منطقه‌ای بوده است. برای اثبات این نکته این پژوهش با ارائه شواهد

¹. Regional Fortresses

². Ambivalent Community

³. Integrationist Community

سیاسی و تاریخی به سه بخش تقسیم می‌شود. در بخش اول سعی می‌کنیم نشان دهیم همچنان که بلامی بر عوامل هنجاری در تبیین نظریه جامعه امن خود استفاده می‌کند، این مهم عامل پیوست کشورهای عضو شورا به یکدیگر در مقابل تهدید مشترکی بوده که آنان ناشی از پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری الگوی بدیل حکومتی اسلام شیعی می‌پنداشته‌اند. بدیهی است که توجه به این مساله از آن رو نیز اهمیت دارد که به گونه‌ای ریشه‌ای، سرخ‌هایی در اختیار می‌گذارد که نشانگر عللی است که باعث عدم تمایل اعراب جنوبی خلیج فارس به روابط حسنه با ایران و عضویت کشورمان در شورا شده است. در گام دوم نشان خواهیم داد علیرغم این مساله، الگوهای تنش‌زا از جانب ایران در ارتباط با کشورهای حاشیه خلیج فارس در مقاطع مختلف تاریخی پس از انقلاب اسلامی، همواره رو به افول و یا تعدیل بوده و لذا سیاست خارجی ایران قابلیت اتصاف به مفهوم دژ منطقه‌ای در قبال اعراب را ندارد. یعنی در اینجا نشان خواهیم داد که ایران چگونه در مقاطع مختلف تاریخی برای حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات فیما بین تلاش کرده و در عین حال کشورهای عضو شورا با این سیاست ایران چندان همراهی نکرده‌اند.

اما در سومین گام به صورتی نسبتاً متقارن با بخش دوم سعی بر آن شده که نشان دهیم شورای همکاری خلیج فارس از حیث مشی عملی نیز نه تنها ایران را به بازی جامعه امن خود وارد نکرده؛ بلکه اساساً در ضدیت با آن، از جامعه امن بین کشورهای حاشیه خلیج فارس برای شکل‌دهی به دژ منطقه‌ای علیه جمهوری اسلامی بهره گرفته است. در این بخش سعی می‌کنیم نشان دهیم این مساله در مهم‌ترین وجوه اختلاف ساز فیما بین نظیر برنامه هسته‌ای، جزایر سه گانه، مساله عراق و در نهایت تحولات موسوم به بیداری اسلامی به عینه دیده شده است

۲. موانع شکل‌گیری جامعه امن بین ایران و اعضای شورای همکاری خلیج فارس
چنانچه گفته شد بلامی تا بدانجا که به نظریه دویچ و آدلر می‌پردازد، ضمن تایید نظریه جامعه امن آنان، نکته‌ای اساسی در دل این نظریه را تصدیق می‌نماید که همانا اهمیت بحث هنجارها در شکل‌گیری جامعه امن است. در اینجا هر چند که بلامی

میزانی از تسامح را برای تطبیق دادن مساله هنجارها بر رویه ائتلاف منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس به کار می‌برد؛ اما این به معنای عدم اعتقاد وی به زیربنای ایدئولوژیکی مشترک با وجوه اسلام‌گرایی محافظه کارانه، قبیله‌گرایی، سلطنت طلبی و دولت رانتیر در شکل‌گیری این شورا نیست. (بلامی، ۱۳۸۶: ۲۴۲-۲۴۱) با دقت نظر در این مساله می‌توان درک کرد که چرا کشورهای عضو شورای همکاری خلیج-فارس از ورود کشورهایی نظیر ایران به جامعه امن خود جلوگیری نموده‌اند. به واقع با در نظر داشتن مولفه هنجارهای بلامی، می‌توان موانع عدم ورود ایران به شورا را در چند سطح تحلیل کرد.

در اولین تحلیل این مساله مطرح است که به لحاظ فرهنگی / سیاسی سطحی از بینش غیریت ساز در بین اعضای شورای همکاری وجود دارد که از هویت‌یابی اسلام سیاسی به صورت عام و ژئوپلتیک شیعه به صورت خاص واهمه دارند. بنابراین هنجار و هویت اعضای شورا نمی‌تواند کشورهایی نظیر ایران را به جامعه امن خود وارد نماید. این مساله بعد از قدرت گرفتن شیعیان در عراق و تحولات اخیر در یمن و بحرین بیشتر ذهنیت اعضای شورا را به خود مشغول کرده است.

در سطح تحلیل دوم شکل فرهنگ سیاسی قبیله‌ای و پاتریمونیالیستی حاکمان کشورهای حوزه خلیج فارس مطرح است که به آسانی با مردم سالاری قابل جمع نیست و این در حالی است که قانون اساسی و رویه سیاسی حاکم بر جمهوری اسلامی چنین مساله‌ای را نمی‌پذیرد که قدرت به سان کشورهای عضو شورا شکل موروثی و پادشاهی داشته باشد. بنابراین در اینجا به لحاظ هنجاری، غیریت‌سازی جدیدی علیه ایران شکل می‌گیرد. به واقع دقت نظر در محتوای قواعد هنجاری و رویه‌ای حاکم در شورا نشانگر این قاعده اساسی است که فقط دولت‌های پادشاهی عرب خلیج فارس که پایبند به قواعد سنتی اسلام باشند، می‌توانند عضو شورا شوند. ضمن اینکه دیگر قواعد رویه‌ای شورا قائل به شان اخلاقی یکسان اعضا و به رسمیت شناخته بودن حاکمیت پادشاهی‌های عضو است و این رسمیت یافتن باعث

شکل‌گیری هنجارهای متصلب در شورا در این زمینه به ویژه در خصوص ورود اعضای جدید گردیده است.

در سطح تحلیل سوم هم هنجارهای منطقه‌ای و بین‌المللی باعث شده تا اعضای شورا به غیریت سازی علیه ایران سوق داده شوند. چرا که اگر ایران حامی نهضت مقاومت منطقه‌ای بوده و علیه مواضع کشورهای غربی اعلام نظر و یا انجام عمل نموده است، اعضای شورای همکاری، هم‌پاری با غرب و حتی بعضاً سازش با اسرائیل را در دستور کار خود داشته و بنابراین هنجار حاکم بر سیاست خارجی جامعه امن شورا، با هنجارهای هویت‌بخش سیاست خارجی ایران تفاوت‌های بنیادینی به خود گرفته است.

به هر روی وجود این سه سطح از تحلیل، امکان ورود ایران به جامعه امن شورا را سخت نموده و شکل‌گیری جامعه همگرا و حتی دوسوگرا با عضویت ایران را در شورا ناممکن ساخته است. مضافاً اینکه نباید فراموش کرد که اساسنامه شورا مشخصاً از دولت‌های عضو نام برده است و از امکان عضویت کشورهای دیگر صحبتی به میان نیامده است که این خود از جمله موانع اساسی برای عدم پذیرش عضویت دولت‌هایی نظیر ایران و عراق در این شورا است.

۳. مواضع جمهوری اسلامی ایران در قبال شورای همکاری خلیج فارس

متناسب با فرضیه این پژوهش بخش دوم این جستار در پی اثبات این نکته است که به لحاظ تاریخی الگوهای تنش‌زا از جانب ایران در ارتباط با کشورهای حاشیه خلیج فارس همواره رو به افول و یا تعدیل بوده و لذا سیاست خارجی ایران در قبال اعراب، قابلیت اتصاف به مفهوم دژ منطقه‌ای مورد نظر بلامی را ندارد. با توجه به این مساله در این بخش سعی می‌شود با رویکردی تاریخی، سیاست خارجی ایران در قبال شورا در دوره‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرد تا این فرض مهم به محک آزمون گذاشته شود. این دوران به دو بخش دوره جنگ تحمیلی و پس از آن تقسیم می‌شود که دوره پس از جنگ تحمیلی نیز در ادوار زمانی ریاست جمهوری هاشمی

رفسنجانی، خاتمی، احمدی نژاد و البته تا حد ضرورت دوران روحانی مورد مذاقه قرار می‌گیرد.

۱-۳. سیاست خارجی ایران در دوران جنگ تحمیلی در قبال شورا

با استعفای دولت موقت و عزل بنی صدر، سیاست خارجی ایران که در یک دوران، مبتنی بر گفت‌وگو و واقع‌گرایی بود، دچار دگرگونی شده و با شروع جنگ تحمیلی، سیاست خارجی ایران گام به گام به سمت گفت‌وگو با آرمان‌گرایی پیش رفت. این گفت‌وگو مبتنی بر فرضیه‌هایی بود که زیاد مورد خوشایند کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس نبود؛ زیرا این گفت‌وگو در پی ارتباط با ملت‌های عرب به جای دولت‌های آنها بوده و خواستار صدور انقلاب فقهی / شیعی که مدعی اسلام سیاسی بود، به کشورهای سنی / متصلب منطقه بود که بیشتر انفعال سیاسی را بویژه برای جمعیت خود خواستار بودند. بدین ترتیب از آنجا که اکثر کشورهای منطقه را رژیم‌های محافظه‌کار پادشاهی تشکیل می‌دادند، آنان روند سیاست خارجی ایران را تهدیدی جدی برای ثبات رژیم‌های خود تصور می‌نمودند. بنابراین پس از تجاوز رژیم عراق به خاک ایران، اعضای شورای همکاری خلیج فارس موضعی طرفدارانه نسبت به آن رژیم اتخاذ نمودند. طرفداری اعضای شورا از عراق با چرخش موازنه جنگ به نفع ایران تشدید شد. یعنی این کشورها پس از مشاهده اولین نشانه‌های شکست ارتش عراق در پی حوادثی نظیر فتح خرمشهر کوشیدند تا با توسل به اقدامات بین‌المللی و منطقه‌ای و ارتباط دادن جنگ تحمیلی و پیروزی‌های ایران اسلامی به امنیت امت عربی و نقض حاکمیت عراق، ایران را جنگ طلب جلوه داده و در کنار آن با گسیل ساختن سیل کمک‌های مالی و تسلیحاتی به رژیم بعث، ایران را تحت فشار بگذارند (نعیمی ارفع، ۱۳۷۰: ۵۵-۵۲). به عنوان مثال به موازات فتح خرمشهر، شورای همکاری در ۹ خرداد ۱۳۶۱ در عربستان تشکیل جلسه داد و در این اجلاس از جمهوری اسلامی ایران به صورت ویژه خواسته شد که به صلح‌طلبی عراق پاسخ مثبت داده و به خونریزی پایان دهد. در عین حال برای اولین بار شورا در این اجلاس، ایران را به عنوان طرف سرسخت جنگ که کلیه تلاش‌های صلح را رد

می‌کند معرفی کرد. نظیر چنین مواضع خصمانه‌ای در اجلاس‌های بعدی وزیران خارجه کشورهای عربی شورای همکاری نیز در دستور کار قرار گرفت و آنها در صدد ترغیب کشورهای جهان به نخریدن نفت از ایران و نفروختن اسلحه به کشورمان برآمدند. ضمن اینکه در اواسط جنگ آنها در صدد تشکیل نیروهای واکنش سریع خلیج فارس برآمدند که در اجلاس کویت (نوامبر ۱۹۸۴ / آبان ۱۳۶۳) تحت فرماندهی مشترک اعضا پایه‌ریزی شد. این نیرو قرار بود در شمال عربستان مستقر گردد تا در موقع لزوم به یاری عضو درخواست کننده بشتابد. البته یک چنین سیاست‌هایی از چشم مقامات کشورمان نیز به دور نماند؛ به طوری که جمهوری اسلامی نیز به تدریج در پی سیاست تجدید نظر در روابط خود با دولت‌های عرب حوزه خلیج فارس برآمد.

در مجموع روابط ایران و شورای همکاری خلیج فارس در دهه اول انقلاب اسلامی با چالش‌های عدیده‌ای روبرو بود؛ یعنی از یک سو مقامات عربی، ایران را متهم به دست‌اندازی در گستره حاکمیت سیاسی این کشورها با استناد به بحث صدور انقلاب و زمینه‌سازی تقابل دولت/ ملت می‌کردند و از دیگر سو مقامات کشورمان که در مقابل حمله رژیم صدام مجبور به تدافع در مقابل تهاجم بودند، نمی‌توانستند دست نیاز به سوی حامیان رژیم صدام در منطقه که اعراب حاشیه خلیج فارس و بویژه عربستان و کویت بودند دراز کنند.

۲-۳. سیاست خارجی ایران در دوران هاشمی رفسنجانی در قبال شورا

با پایان جنگ ایران تلاش کرد تا روابطش را با کشورهای عضو شورا مورد تجدیدنظر قرار دهد. در این رابطه، ایران اعلام کرد از همکاری و مشارکت کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در عملیات پاکسازی منطقه استقبال به عمل می‌آورد. ضمن اینکه ایران روابط خود را با کشورهای کویت و بحرین ارتقا بخشید و علاوه بر آن گفتگوهای محرمانه‌ای با مقامات عربستان در راستای گسترش روابط دوجانبه به انجام رسید (Ramazani, 1998: 40-41).

در جریان اشغال کویت توسط عراق در سال ۱۹۹۰، مخالفت ایران با انضمام کویت به خاک عراق به بهبود روابط ایران و شورا کمک مؤثری کرد. همچنین دولت هاشمی رفسنجانی برای کاستن از تنش‌هایی که در مناسبات با دولت‌های عضو شورا وجود داشت، تلاش‌های زیادی را صورت داد که از آن جمله می‌توان به سفر علی اکبر ولایتی، وزیر وقت امور خارجه ایران در سال ۱۹۹۰ به کویت اشاره کرد که در نوع خود نخستین دیدار از زمان پیروزی انقلاب بود (Ramazani, 1998: 412-413). با وجود این، تا پایان دومین دوره ریاست جمهوری هاشمی، مناسبات ایران با دولت‌های عضو شورا به دلیل اختلافات ایران با امارات متحده عربی بر سر موضوع جزایر سه گانه، مخالفت ایران با دولتهای عضو شورا درباره روند صلح با اسرائیل، رشد بی-سابقه حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس و عقد قراردادهای دوجانبه و اجرای تمرین‌های نظامی مشترک میان آمریکا و تعدادی از دولت‌های عضو شورا تیره و تار ماند. اما در مقایسه با دوران جنگ، سیاست مصلحت‌جویانه و عمل‌گرایانه دولت هاشمی، توازن موجود را به سوی نوعی سمت‌گیری معتدل‌تر در عرصه سیاست خارجی تغییر داد و راه را برای به وجود آمدن تغییری برجسته‌تر در موضع‌گیری‌های ایران در مناسبات بین‌المللی هموار ساخت (Ramazani, 1998: 48).

۳-۳. سیاست خارجی ایران در دوران خاتمی در قبال شورا

با روی کار آمدن خاتمی، ایران سیاست خارجی خود را در قبال کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بر سه اصل تنش‌زدایی، اعتمادسازی و مشارکت بنیان نهاد. هدف نهایی از تعمیق روابط و رفع سوء تفاهمات در خلیج فارس، ایجاد بنای اعتماد مبتنی بر مشارکت در عرصه‌های مختلف سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای این منطقه بود. بدین ترتیب ایران یک سلسله پیام‌های صلح دوستانه مبتنی بر همکاری‌های دوجانبه و منطقه‌ای را به سوی همسایگان جنوبی به ویژه کشورهای عضو شورای ارسال کرد. این سیاست در صحنه عمل با سفر خرازی، وزیر وقت امور خارجه به کشورهای عضو شورا و اعلام آمادگی ایران برای برگزاری مانور مشترک با این کشورها پیگیری شد. این پیام‌ها با واکنش مثبت اکثریت قریب به

اتفاق کشورهای عضو شورا مواجه شد و مقامات این کشورها خصوصاً عربستان در اظهارات خود تمایل بیشتری برای همکاری با تهران در حوزه‌های مختلف نشان دادند (Amuzegar, 1998: 81). در چارچوب بهبود روابط ایران با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، برگزاری هشتمین اجلاس سران کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی در تهران در آذر ماه ۱۳۷۶ را می‌توان نقطه عطفی در این زمینه دانست. این اجلاس عالی‌ترین و روشن‌ترین وجه از تمایل ایران و دولت‌های خلیج فارس برای بسط روابط در قالب‌های جدید بود (Ramazani, 1998: 52).

هر چند در بیانیه پایانی هجدهمین نشست سران کشورهای عضو شورا که در همان دسامبر ۱۹۹۷ و پس از نشست سازمان کنفرانس اسلامی برگزار شد، بار دیگر جزایر سه گانه متعلق به امارات اعلام و از ایران خواسته شده بود به سیاست اشغال این جزایر پایان دهد، ولی از لزوم برقراری روابط حسنه با ایران غفلت نشده بود. در این بیانیه پایانی به خواست دولت ایران برای گشایش فصلی نو در روابط خود با دولت‌های عضو شورا توجه شده و نسبت به توسعه مثبت و عملی به این مناسبات ابراز امیدواری شده بود. در مجموع روابط ایران با کشورهای شورای همکاری پس از روی کار آمدن خاتمی و اعلام سیاست تنش زدایی بهبود یافت (حافظیان، ۱۱، ۱۳۸۹-۱۰). اما همان طور که گفته شد شورای همکاری خلیج فارس همچنان بر مواضع خود نسبت به جزایر سه گانه پافشاری کرد و تلقی عدم اعتماد نسبت به ایران همچنان ادامه داشت.

۴-۳. سیاست خارجی ایران در دوران احمدی نژاد در قبال شورا

با انتخاب محمود احمدی نژاد به ریاست جمهوری در انتخابات سال ۱۳۸۴، کشورهای حاشیه خلیج فارس گمان کردند سیاست خارجی ایران نسبت به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تغییر یافته و دوباره سیاست‌های اوایل انقلاب در مقابل آنان در پیش گرفته می‌شود. اما با سفرهای آقای احمدی نژاد، به همراه اعضای دستگاه دیپلماسی خود به کشورهای عضو شورا از جمله عربستان،

کویت، قطر، امارات و آنها اطمینان یافتند که سیاست ایران بیشتر به سمت ایجاد روابط دوستانه با کشورهای منطقه به پیش می‌رود.

دیپلماسی فعال ایران در قبال شش کشور عضو شورا نتیجه خود را در اجلاس بیست و هشتم شورا در آذر ۱۳۸۶ نشان داد که احمدی نژاد رئیس جمهور وقت در رأس هیأتی برای نخستین بار پس از ۲۷ سال از عمر این شورا، در نشست دوحه به عنوان عضو ناظر شرکت کرد. بدون شک سران شورای همکاری خلیج فارس در ورای پیشنهادهای مطرح شده در اجلاس بیست و هشتم، حسن نیت ایران برای بازسازی امنیت منطقه و بهبود روابط در خلیج فارس را درک کرده که می‌توانست به صورت بالقوه همکاری سازنده‌ای را در منطقه شکل دهد. بدین ترتیب می‌توان گفت که سیاست خارجی دولت احمدی نژاد حداقل در دوره اول ریاست جمهوری او بیشتر در جهت ایجاد جو اعتماد در منطقه به‌خصوص کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بود (Haji-Yousefi, 2010: 10-11).

اما با وجود این نزدیکی‌ها، شورای همکاری همچنان در زمینه جزایر سه گانه بر مواضع قبلی خود پافشاری کرد و در بحث هسته‌ای، ایران را به تلاش برای به دست آوردن بمب هسته‌ای متهم کرده و معتقد بود که اقدامات ایران در این زمینه باعث میلیتاریزه شدن منطقه خواهد شد (حافظیان، ۱۱، ۱۳۸۹، ۱۰-۱۱). این رقابت منفی در دوره دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد و در پی وقوع نهضت‌های بیداری اسلامی در منطقه وجه عینی‌تری به خود گرفت؛ چرا که نهضت بیداری صحنه مواجهه حامیان نهضت مقاومت منطقه‌ای با رهبری جمهوری اسلامی ایران با حامیان رویکردهای محافظه‌کاری سیاسی در منطقه با زعامت عربستان می‌توانست قلمداد شود. این رویارویی در ابتدای نهضت بیداری اسلامی نمودهای خود را در صحنه تحولات سیاسی بحرین و ترس کشورهای عضو شورا از فروریختن پایه‌های قدرت حکومت همسو و سنی‌مذهب آل خلیفه به نفع حکومت شیعی مذهب جمهوری اسلامی نشان داد و با فروکش کردن نسبی روند اعتراضات در بحرین و با بحرانی

شدن اوضاع در سوریه، نبرد و رقابت مزبور به این کشور تسری یافت که در ادامه بیشتر در خصوص آن توضیح خواهیم داد.

۳-۵. سیاست خارجی ایران در دوران روحانی در قبال شورا

پس از روی کار آمدن دولت حسن روحانی و به رغم تمایل وی به گسترش تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی و اتخاذ سیاست اعتدال‌گرایی در حوزه مسائل داخلی و خارجی، روابط ایران با شورای همکاری در سطوح مختلف تا به اکنون تغییر چشمگیری به خود ندیده است که به نظر می‌رسد دلیل اصلی این مساله را بیشتر می‌توان در تبعات تحولات موسوم به بیداری اسلامی جستجو کرد. به واقع اعضای اصلی شورا و بویژه عربستان، همچنان ایران را به دخالت در امورات داخلی این کشور و نیز کشور بحرین و اخیراً عراق و یمن متهم می‌کنند. مواضع مختلف دو کشور در ارتباط با قضایای اعدام رهبر معترضان شیعی عربستان یعنی شیخ نمر، حواشی ایجاد شده در خصوص موضع‌گیری یکی از مقامات کشورمان پیرامون مرگ ملک عبدا... پادشاه عربستان در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ماجرای تعرض ماموران سعودی به دو زائر نوجوان ایرانی در فرودگاه جده و متعاقب آن تعلیق اعزام حجاج ایرانی و نیز دخالت‌های اخیر عربستان در بحران یمن برای سرکوب گروه‌های شیعی نظیر انصارا... که حتی منتهی به حملات هوایی عربستان به مناطقی از یمن از جمله صنعا و صعده با حمایت برخی دیگر از کشورهای عربی منطقه شد، از جمله مسائلی بوده که در ماه‌های اخیر روابط ایران و عربستان به عنوان بازیگر اصلی شورای همکاری را تحت‌الشعاع قرار داده است.

از طرف دیگر نقش و عملکرد گروه‌های تکفیری منطقه‌ای نظیر داعش نیز بر پیچیدگی روابط ایران و شورا افزوده است. به واقع اگر چه ایران در طی چند ماه اخیر سعی در بهبود روابط با اعضای شورا داشته است، اما از این واقعیت نمی‌توان گذشت که کشورهای عضو شورا با قدرت گرفتن شیعیان در منطقه و تقویت جناح مقاومت منطقه‌ای مخالف هستند. بنابراین اعضای شورا کمابیش از عملکرد گروه‌های

تکفیری در کشورهای همسو با ایران نظیر عراق و سوریه حمایت کرده‌اند و این خود مانعی دیگر در زمینه بهبود مناسبات منطقه‌ای ایران و اعضای شورا شده است. غیر از این موارد همچنان مساله پرونده هسته‌ای ایران به سان یک معما در مناسبات ایران و شورای همکاری نقش‌آفرینی می‌کند؛ به طوری که از ابتدای قوت گرفتن احتمال توافق هسته‌ای، اعضای شورا سیاست کج‌دار و مریزی نسبت به این مساله داشته است. به عنوان مثال در ماه‌های اخیر ما شاهد استقبال محتاطانه اعضای شورای همکاری در قبال مذاکرات هسته‌ای ایران و قدرت‌های جهانی هستیم. این رویکرد را می‌توان از اولین توافق‌نامه هسته‌ای در اوایل آذر ۱۳۹۲ در ژنو تا توافق لوزان در فروردین ۱۳۹۴ مشاهده کرد. به واقع از یکسو دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس به دلیل وابستگی به غرب درصدد همراهی کردن با سیاست دولت‌های غربی و بویژه آمریکا در خصوص پرونده هسته‌ای هستند و از دیگر سو هر نوع نزدیکی احتمالی ایران و غرب را برای خود خطرناک می‌پندارند؛ چرا که خواهان استمرار فشار غرب بر ایران و به عبارت دیگر ایرانی ضعیف در عرصه تاثیرگذاری بر تحولات منطقه‌ای می‌باشند. در ادامه بیشتر در این خصوص توضیح خواهیم داد.

۴. مواضع شورای همکاری خلیج فارس نسبت به ایران

چنانکه در فرضیه این پژوهش گفته شد شورای همکاری خلیج فارس در سال‌های پس از انقلاب اسلامی با شکل‌دهی نوعی جامعه امن، بیشتر علیه ایران در چارچوب مفهوم دژ منطقه‌ای عمل کرده است. این سنخ عملکرد به صورت توامان وجوه سخت‌افزاری و نرم‌افزاری را در بر گرفته است. در زیر به صورت مختصر با اولویت زمانی این فرآیند را در چند نمونه از مهم‌ترین محورهای اختلافی دو طرف که همانا مساله مالکیت جزایر سه‌گانه، مساله هسته‌ای، مساله عراق و در نهایت نوع رویکرد در خصوص بیداری اسلامی است، نشان خواهیم داد و بر اساس آن به تطبیق دقیق‌تر مفهوم دژ منطقه‌ای بر عملکرد شورا در قبال ایران دست خواهیم گذاشت.

۴-۱. جزایر سه‌گانه و تحریف عنوان خلیج فارس

بحث بر سر مالکیت جزایر سه‌گانه ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک از جمله محورهای اصلی مورد اختلاف ایران با امارات متحده عربی به صورت اخص و با شورای همکاری به صورت اعم بوده است و از جمله مسائلی است که در فهم رویکرد مبتنی بر دژ منطقه‌ای از جانب اعراب عضو شورا در خصوص ایران قابلیت صدق‌پذیری بالایی را دارا می‌باشد. این صدق‌پذیری را هم می‌توان از منظر حقوقی و هم با دیدگاه سیاسی تشریح نمود. به واقع در بحث حقوقی به رغم وجود استنادات فراوان در تایید مالکیت حقوقی ایران بر این جزایر سه‌گانه (طبرسا، ۱۳۹۰)، کشور نوپای امارات که تقریباً نیم قرن از آغاز شکل‌گیری آن می‌گذرد به یکباره ادعای مالکیت بر این جزایر را به واسطه حضور و یا سکونت برخی اتباع در جزایر سه‌گانه و خصوصاً ابوموسی مطرح نموده است. اما صرف نظر از دعوای حقوقی مساله که مجالی دیگر می‌طلبد، با نگرشی سیاسی طرح این ادعا زمانی با مفهوم دژ منطقه‌ای بلامی قابلیت تحلیل پیدا می‌کند که به موقعیت ژئوپلتیک و استراتژیک این جزایر در گلوگاه اقتصادی جهان که همانا تنگه هرمز است به دقت نگریسته شود.

در واقع تسلط بر این جزایر از جانب امارات به عنوان یکی از اعضای شورای همکاری به معنای اشراف همزمان بر امنیت انرژی و امنیت نظامی خلیج فارس است که این خود مسبب از دست رفتن قدرت مانور جمهوری اسلامی ایران بر آب‌های گرم خلیج فارس تلقی می‌شود.

بی‌جهت نیست که از برهه زمانی پایان جنگ ایران و عراق و پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ از جانب ایران، به رغم آنکه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از سیاست تنش زدایی ایران حمایت کرده و آن را اتفاق مهمی تلقی کردند، در مورد بحث مالکیت جزایر سه‌گانه بر مواضع خود تأکید کرده و در اجلاس‌های مختلف شورای همکاری خلیج فارس از امارات عربی متحده حمایت کردند. بدین ترتیب از زمانی که امارات ادعاهایی را در باب جزایر سه‌گانه ایران در خلیج فارس مطرح نمود، شورای همکاری همواره یکی از حامیان اصلی آن کشور و بانی بین‌المللی

کردن بحران تنب و ابوموسی بوده است. یعنی از اوت ۱۹۹۲ که جنجال در مورد جزیره ابوموسی شروع شد، شورای همکاری تقریباً در تمام جلسات خود به استثنای چند جلسه از ادعاهای امارات حمایت کرده است. علاوه بر آن اعضای شورا در سایر گردهمایی‌های خود در حاشیه اجلاس‌های مجمع عمومی سازمان ملل یا کنفرانس غیر متعهدا حمایت خود را از ادعاهای امارات اعلام کرده است (جعفری ولدانی، ۱۳۸۶: ۵۶۱).

یک چنین رویکردی در بیانیه‌های مختلف شورای همکاری در سال‌های اخیر نیز دیده شده است که تا همین اواخر تکرار شده است. به عنوان مثال در نشست یکصد و سی و چهارم وزرای خارجه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در ۲۱ فوریه ۲۰۱۵ (۲۱ اسفند ۱۳۹۳) آنچه «اشغال جزایر از سوی جمهوری اسلامی ایران» خوانده شد، محکوم شده و گفته شد که شورای همکاری در این خصوص حمایت خود را از «حق امارات» اعلام می‌کند و از ایران می‌خواهد که با امارات وارد مذاکره مستقیم شود یا به دادگاه بین‌المللی مراجعه کند (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۳).

از طرف دیگر اگر مجدد در چارچوب جامعه امن بلامی این انگاره را به یاد آوریم که جامعه امن بر هنجارهایی استوار است که آن را قوام می‌دهند، اعضای شورا در بخش مهمی از چنین رویکردی، دست به تحریف نام خلیج فارس زده‌اند تا با استناد به عبارت مجعول «خلیج عربی» هنجار مشترک تعریف شده در بین خود را قوام بیشتری ببخشند. بدیهی است که توجه به چنین رویکردی از دو منظر برای شورا اهمیت دارد. اول اینکه این مهم در راستای تقویت هنجارهای رویه‌ای و هدفمند بلامی و در چارچوبه تقویت هر چه بیشتر سازوکارهای جامعه امن شورای همکاری می‌تواند کمک شایانی بنماید. در وهله دوم نیز غیریتی با نام خلیج فارس را ایجاد می‌کند که همه اعضای شورا در خصوص مخالفت با این عنوان اشتراک نظر دارند.

۲-۴. برنامه هسته‌ای ایران

از دیگر نمودهای عینیت‌یافته مفهوم دژ منطقه‌ای از جانب شورا در خصوص ایران، پرونده هسته‌ای بوده که به همراه تحولات عراق، شورای همکاری خلیج فارس را بر آن داشت تا نگرانی‌های امنیتی خویش را از سطح منطقه‌ای به سطح بین‌المللی منتقل و خود را با سیاست‌های غرب در مقابل ایران همراه سازد. این عینیت زمانی بیشتر دیده شد که شورا با بهانه‌های مختلف، برنامه هسته‌ای را خطرناک جلوه داده و خواست جلوی پیشرفت آن را بگیرد؛ به طوری که آنها علاوه بر همراهی با مواضع کشورهای غربی در خصوص پرونده هسته‌ای، در طی سال‌های اخیر در سطوح مختلف سگاندازی‌های دیگری را نیز بر سر راه پرونده هسته‌ای انجام دادند.

به طوری که آنها در اولین سطح از تحلیل معتقد بوده و هستند که دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای، علاوه بر آنکه تهدیدی برای امنیت خلیج فارس است، مانع خلع سلاح اسرائیل و بهانه‌ای برای آمریکا است تا اسرائیل سلاح هسته‌ای داشته باشد. در اینجا نگرانی اعضای شورای همکاری از به راه افتادن شکلی از مسابقه تسلیحاتی در منطقه است که امنیت منطقه خاورمیانه و بویژه خلیج فارس را می‌تواند به خطر بیندازد. با این حال نکته جالب آن است که کشورهای عرب عضو شورا بدون در اختیار داشتن سند موثقی در خصوص ماهیت نظامی برنامه هسته‌ای ایران، خود رقابت تسلیحاتی شدیدی را با خرید ادوات نظامی در منطقه به راه انداخته‌اند. در این خصوص جدول رشد هزینه‌های نظامی شورای همکاری از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۳ میلادی نشانگر آن است که این رقم از ۴۵/۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳ به ۹۹/۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ رسیده است (صادقی اول و نقدی عشرت آباد، ۱۳۹۳: ۶۱). توجه به این هزینه‌های هنگفت زمانی بیشتر به چشم می‌آید که کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس برای خود، جامعه امن شورای همکاری را تعریف کرده و قاعدتاً از این تسلیحات علیه یکدیگر بهره نمی‌گیرند و در اینجا است که با توجه به هم-پیمانی آنها با غرب بویژه علیه منافع ایران، به نظر می‌رسد از جمله دلایل اساسی این

حجم هزینه تسلیحاتی، علیه ایران و یا کشورها و گروه‌های منطقه‌ای همسو با ایران در زمان‌های خاص تعریف شده است.

اما در سطح دوم تحلیل این مساله به نظر می‌آید که چون کشورهای عضو شورای همکاری علاقه‌مند به داشتن انرژی هسته‌ای می‌باشند و البته خود را قادر به تأمین آن در شرایط فعلی نمی‌بینند، در نهایت ترجیح می‌دهند که هیچ‌یک از کشورهای منطقه دارای انرژی هسته‌ای و یا سلاح هسته‌ای نباشند (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۳۲).

این طرز از بینش بویژه از زمانی مطرح شد که در نشست دوره‌ای وزرای خارجه شورای همکاری در جده در سپتامبر ۲۰۰۴، اعضای شورا خواستار عاری نمودن منطقه خاورمیانه از همه انواع تسلیحات کشتار جمعی شدند و البته این نوع موضع‌گیری، بویژه در مقابل ایران مصداق داشت. چرا که کشوری نظیر پاکستان که مساله در اختیار داشتن تسلیحات هسته‌ای به آن نسبت داده شده است، نه تنها در معادلات شورای همکاری غیریت‌سازی نشده است؛ بلکه سطوحی از همکاری راهبردی بین پاکستان و کشورهای عضو شورا خصوصاً در زمینه مسائل ایدئولوژیکی و قومیتی شکل گرفته که مسبب همکاری فی‌مابین آنها شده است.

در کنار این مساله نباید فراموش کرد که سران عربستان از زمان وقوع انقلاب اسلامی تاکنون دلارهای نفتی زیادی را برای پیشبرد اهداف و سیاست‌های مورد نظر این کشور به پاکستان سرازیر کرده و بسیاری از احزاب و گروه‌های تبلیغی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی از جانب دولت عربستان مورد حمایت مالی و فرهنگی قرار گرفتند. در مجموع ارائه کمک‌های مالی به دولت پاکستان و نیز تقویت گروه‌های سلفی پاکستان باعث شده بخش زیادی از جناح‌ها و نخبگان سیاسی پاکستان وامدار کشورهای عضو شورا و بویژه عربستان شوند (پرتوی و موسوی، ۲۵، ۱۳۹۳-۲۳). بنابراین با در نظر داشتن این ملاحظات پاکستان نمی‌تواند به عنوان نمونه‌ای از دژ منطقه‌ای علیه شورا تعریف شود.

اما در سطح سوم تحلیل، اعضای شورا، پرونده هسته‌ای ایران را تهدیدی زیست محیطی ارزیابی نمودند. اهمیت این سطح زمانی بیشتر به چشم آمد که حادثه

فوکوشیما برای نیروگاه هسته‌ای ژاپن به وجود آمد و به دنبال آن کمابیش موجی از اعتراضات جهانی در کشورهایی نظیر آلمان که از انرژی هسته‌ای استفاده می‌کردند به راه افتاد. در کنار این مساله وقوع چند زلزله در استان بوشهر در طی سال‌های اخیر موجب شد که موجی از خبرسازی رسانه‌ای از جانب رسانه‌های منطقه‌ای در خصوص احتمال خسارت خوردن نیروگاه بوشهر و متعاقب آن آلوده شدن آبهای خلیج فارس به راه افتد که باعث شد نگرانی اعضای شورا بیش از گذشته شود و این خود عاملی دیگر بر سر راه پرونده هسته‌ای از جانب اعراب قلمداد شود. اهمیت یک چنین مساله‌ای که به نظر می‌رسد بیشتر در راستای محروم کردن کشورمان از حقوق هسته‌ای بوده است، حتی به زعم برخی جزو اولین استنادات اعراب علیه پرونده هسته‌ای بوده است (سایت ویستا، ۱۳۹۴).

به هر روی وجود یک چنین نگرش‌هایی در بین اعضای شورا در طی سال‌های اخیر باعث شده که آنها برای باز داشتن ایران از ارتقای فن‌آوری هسته‌ای خود چند دستور کار را تعریف نمایند. اول اینکه در وهله اول آنان معتقد بودند که باید از هرگونه سرمایه‌گذاری در امور اقتصادی ایران اجتناب گردد؛ از فروش تسلیحات متعارف به ایران جلوگیری گردد؛ از صدور فرآورده‌های نفتی و به ویژه بنزین به ایران، جلوگیری به عمل آمده و در نهایت خرید فرآورده‌های غیر نفتی ایران محدود گردد. در وهله دوم موافقت‌نامه‌های اقتصادی که با ایران منعقد گردیده است و سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز ایران به حالت تعلیق درآید. در وهله سوم از صدور نفت و گاز ایران به بازارهای جهانی ممانعت به عمل آمده و مقررات محدود کننده علیه مقامات سیاسی این کشور وضع گردد. این طرز از بینش در طی سال‌های اخیر نیز استمرار یافته است. به طوری که مواضع عربستان و امارات متحده عربی قبل و بعد تحریم نفتی ایران توسط آمریکا و اتحادیه اروپا که حاضر به جبران هر نوع کاستی احتمالی نفت در بازارهای جهانی به طرق مختلف برای پیشگیری از بالا رفتن فزاینده قیمت نفت و البته در اختیار گرفتن بازار مشتریان نفت ایران شدند خود به خوبی موید آن است که اعضای اصلی شورا درصدد ضربه وارد کردن به ایران

بوده و هستند. بدین ترتیب بی دلیل نیست که برخی از تحلیلگران و مقامات سیاسی کشورمان کاهش شدید قیمت نفت را که از اواخر سال ۲۰۱۴ آغازیدن گرفت، توطئه نامیده‌اند.

۳-۴. نزدیکی ایران و عراق و شائبه دخالت ایران در عراق از جانب شورا

از بدو سقوط رژیم بعث عراق در سال ۲۰۰۳، دولتمردان شورای همکاری اگرچه انتظار داشتند مقامات آمریکایی و غربی در راستای روی کار آمدن دولتی همسو با منافع آنان عمل نمایند، اما آنچه به مرور زمان اتفاق افتاد آن چیزی نبود که اعضای شورای همکاری انتظار داشتند. به واقع دولت نوری مالکی (و حتی اخیراً حیدر العبادی) چندان تامین کننده منافع ایدئولوژیک اعضای شورا نبوده و نیست و بعد از خروج نیروهای آمریکایی از عراق این فرآیند در راستای نزدیکی به ایران تشدید گردید. این مساله نگرانی اعضای شورا از به قدرت رسیدن شیعیان در عراق را بسیار بالا برد. خصوصاً اینکه آنها از زمان سقوط صدام نگران محدود شدن اهل تسنن در عراق در پی تشکیل دولت شیعی و به تبع آن تأثیر این روند بر شیعیان داخل این حکومت‌ها و خطر تحرکات آنها در داخل کشورها بودند (نادری نسب، ۱۳۸۹: ۳۲۵). به عبارت دیگر این سطح از نگرانی هم به واسطه احتمال خطر اعتراضات داخلی در کشورهای عضو شورا بویژه از جانب شیعیان و هم ناشی از قدرت گرفتن تدریجی شیعیان در محیط پیرامونی کشورهای عضو شورا بود.

این سطح از نگرانی زمانی قابلیت تامل بیشتری می‌یابد که از همان ابتدای شکل‌گیری این مساله، گراهام فولر در مقاله‌ای با عنوان «ارتباط حزب الله و ایران: الگویی برای مقاومت سنتی» معتقد بود تغییر موازنه قوا در عراق سبب موضع‌گیری برخی از کشورهای عربی مانند اردن و مصر و حمایت کشورهای شورای همکاری از آن شده است (Fuller, 2006: 12).

ریچارد هاس نیز در مجله فارن افرز^۱ در مقاله‌ای با عنوان «خاورمیانه جدید» معتقد بود با تغییر موازنه قدرت در خاورمیانه و خلیج فارس و به وجود آمدن عنصر

^۱. Foreign Affairs

شیعی در عراق و پیروزی حزب الله در لبنان، افول قدرت آمریکا آغاز شده و این ترس کشورهای عرب حوزه خلیج فارس و اقتدارگرایان سنی عرب را برانگیخته است (Hass,2006: 5). دقیقاً بر همین اساس بود که شورای همکاری پس از سقوط صدام با درک یک چنین مسائلی در اجلاس سالانه خود در روزهای ۲۷ و ۲۸ آذرماه ۱۳۸۴ با ابراز خشم و نارضایتی از برنامه‌های هسته‌ای ایران و همچنین محکوم کردن دخالت‌های ایران در امور داخلی عراق، مسأله عراق و ایران را یکی دانسته و در برابر آن موضع گرفتند (Cetinoglu,2010: 24).

این به آن معنا بود که اگرچه کشورهای شورای همکاری از مدافعان برکناری صدام بودند و در پی آن بودند تا بعد از حمله آمریکا به عراق نقش اساسی را در دوره بعد از صدام بازی کنند؛ ولی این رویه تا حد زیادی پس از روی کار آمدن حزب الدعوه و مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق در انتخابات ژانویه ۲۰۰۵ که از مدافعان ایران بودند به هم خورده بود (Wehrey,2009: 45).

اما نکته اساسی در اینجا این است که در نتیجه شکل‌گیری یک چنین نگرانی‌ای اعضای شورا چند دستور کار را در واکنش به آن در دستور کار خود قرار دادند که با معیارهای نظریه دژ منطقه‌ای بلامی در خصوص شیعیان منطقه به صورت اعم و حکومت شیعی مذهب ایران به صورت اخص همگونی داشت. در نخستین دستور کار و تا قبل از وقوع نهضت موسوم به بیداری اسلامی، راهبرد ناامن ساختن عراق و بویژه بغداد با انفجارهای متعدد تروریستی برای جلوگیری از ثبات و استقرار دولت شیعی در دستور کار قرار گرفت. این راهبرد می‌توانست زمانی امکان موفقیت بالایی را در بطن خود داشته باشد که گروه‌هایی نظیر عناصر باقیمانده حزب بعث کمک کار آن بودند و این خود علاوه بر پیچیده‌تر شدن معضل فرآیند دولت/ ملت سازی در عراق و نیز معمای امنیت در این کشور، می‌توانست همزمان چند امر مهم و اساسی دیگر را نیز محقق سازد. اول اینکه بر احتمال استیفای حقوق سیاسی گروه‌های محروم از قدرت در ساختار سیاسی جدید عراق به واسطه هراس مقامات عراقی از افزایش ناامنی در این کشور می‌افزود. دوم توجهات لازم برای حضور بیشتر نیروهای

آمریکایی و غربی در عراق را که همسو با منافع شورا به جای ایران عمل می‌کردند فراهم می‌ساخت.

با این حال با خروج تدریجی نیروهای آمریکایی از عراق و وقوع تحولات موسوم به بیداری اسلامی، اگر چه در ابتدا اعضای شورا به دلیل درگیر شدن برخی کشورهای عضو در فرآیند بیداری اسلامی با موضعی تدافعی سعی نمودند که ابتدا امورات داخلی خود را نظم ببخشند، اما در ادامه اعضای شورا به تدریج به راهبرد ابتکار عمل و تهاجمی به واکنش به بیداری اسلامی دست یازیدند و یکی از مهم‌ترین این اقدامات تلاش برای دخالت در کشورهای همسو با ایران یعنی عراق و سوریه بود. (صادقی اول و نقدی عشرت آباد، ۱۳۹۳، ۶۵) این شکل از مداخله اگرچه در ابتدا در ادامه نهضت‌های مردمی علیه رژیم‌های غیردموکراتیک به ویژه در سوریه مورد تبلیغ قرار می‌گرفت، اما به تدریج ماهیت تروریستی این مداخلات با شکل‌گیری جبهه النصره و متعاقب آن داعش مشخص شد. البته نباید فراموش کرد که ریشه‌های شکل‌گیری داعش به بازماندگان القاعده عراق در سال ۲۰۰۳ برمی‌گردد که به تدریج در سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ سازمان یافته و تا سال ۲۰۱۴ رشد کرده است؛ با این تفاوت که برای القاعده ضدیت با غرب هدف اصلی بوده و درگیری با شیعه در مرحله بعد قرار دارد؛ در حالی که هدف اصلی داعش تشیع است و آن‌ها به دنبال آزادسازی بغداد و احیای عصر هارون‌الرشید هستند (غفاری هاشجین و علیزاده سیلاب، ۱۳۹۳: ۹۲). بدین ترتیب شاید بتوان گفت به واسطه حمایت و تسلیح گروه‌های تروریستی از جانب شورای همکاری و اتحادیه عرب، سوریه و بویژه عراق هم اکنون عرضه منازعه نیابتی آنها با جمهوری اسلامی ایران است. همچنان که «خالد محمد العطیه» وزیر خارجه قطر که ریاست دوره‌ای نشست یکصد و سی و چهارم وزرای خارجه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را در ۱۲ مارس ۲۰۱۵ (۲۱ اسفند ۱۳۹۳) عهده‌دار بود، کمک‌های نظامی و مستشاری ایران به عراق برای مبارزه با تروریست‌های داعش را دخالت در امور عراق نامید و با تکرار ادعای

دخالت ایران در امور عراق گفت که شورای همکاری این دخالت را رد می‌کند (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۳).

۴-۴. بیداری اسلامی و تلاش شورا برای مقابله با تاثیرگذاری ایران بر آن

با وقوع نهضت بیداری اسلامی در خاورمیانه، اعضای شورا هم از امواج آن تاثیر پذیرفتند و با توجه به اینکه کیان حاکمیت خود را در خطر می‌دیدند سعی کردند بر آن تاثیر نیز بگذارند. برخی از این تأثیر و تأثرات، رویکرد شورا به کلیت نهضت موسوم به بیداری اسلامی را در بر می‌گرفت که از جمله آنها می‌توان به تلاش اعضای شورای همکاری برای تبدیل این شورا به اتحادیه (Gulf leaders agree to keep studying union proposal, 2012) و یا تلاش برای عضوگیری جدید در شورا برای مقابله با تهدیدات اشاره کرد که اعضای شورا به طور خاص بر روی مراکش و اردن به عنوان اعضای جدید دست گذاشتند؛ (GCC welcomes Jordan and Morocco entry bids, 2011) هر چند که تا به اکنون توفیقی در این زمینه بدست نیاوردند و البته با فروکش کردن شدت التهابات بیداری اسلامی، تا حدی خود نیز کوتاه آمدند.

اما اعضای شورا به صورت خاص در تحولات سه کشور بحرین، سوریه و بویژه در برهه اخیر یمن دخالت کرده و سعی کردند ضمن اتهام‌زنی بر ایران، از یکسو پایگاه مقاومت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را تضعیف کرده و از دیگر سو جلوی گسترش فرهنگی و جغرافیایی ژئوپلیتیک شیعه را مسدود نمایند. بنابراین اعضای شورا سه گام اساسی را در سه کشور مزبور به ترتیب پیمودند که در دل آن قابلیت اتصاف هر سه گام به نظریه جامعه امن (برای تقویت اعضای شورا) و نیز دژ منطقه‌ای (در مقابله با ایران) را می‌توان سراغ گرفت.

یعنی ابتدا با وقوع بحران سیاسی در بحرین، ایران را به نقض قواعد حقوق بین‌الملل در عرصه حاکمیت بحرین متهم کردند. چرا که آنها بر این مسأله واقف بودند که پیروزی شیعیان در بحرین، به معنای نابودی هویت واحد آنها و ایجاد شکاف بزرگ در درون این شورا و پیوند یکی از اعضای آن با ایران بود که شورا در سه دهه

گذشته آن را به شکل دگر خود تعریف کرده است. در همین حال، تغییر حکومت در این کشور، از طریق اعتراضات اجتماعی و سیاسی، به معنای فروپاشی نظام‌های پادشاهی در یکی از اعضای شورا و تزریق مردمسالاری به اجتماعاتی بود که نظام-های پادشاهی بر آنها حکومت می‌کنند (صالحی، ۱۶۶: ۱۳۹۰). حتی در این خصوص کشورهای عضو شورا انجام اصلاحات در بحرین را نیز خطرناک می‌دانستند. چرا که آنان معتقد بودند که انجام اصلاحات در این کشور باعث خواست آزادی و دموکراسی در دیگر کشورهای عضو شورا می‌شود و از طرف دیگر ممکن است منجر به از دست دادن متحدی مانند رژیم آل خلیفه شود (درویشی سه تلانی و محمدی، ۱۳۹۳: ۴۳). بدین ترتیب از آنجا که به صورت کلی اعضای شورا احساس کردند که هنجارهای رویه‌ای و هدفمند جامعه امن آنها ممکن است در نتیجه اعتراضات بحرین دگرگون شود، با اعزام نیروهای سپر جزیره از جانب کشورهای عضو خصوصاً عربستان و امارات در پی سرکوب اعتراضات مردمی برآمدند.

اما در گام دوم با کاهش نسبی امواج اعتراضی در بحرین و با بحرانی شدن اوضاع در سوریه که متحد استراتژیک ایران برای پیشبرد مقاومت منطقه‌ای قلمداد می‌شد، اعضای شورا موقعیت را برای تضعیف ایران مناسب دیدند و به طرق مختلف سعی در مداخله در تحولات سوریه نمودند.

این مداخلات از همان بدو آغاز بحران سوریه به عینه دیده شد که از جمله آنها می‌توان به مواردی نظیر بیانیه شورای همکاری خلیج فارس در ۷ آگوست ۲۰۱۱ اشاره کرد که در آن ضمن محکومیت سرکوب مردم در سوریه، بشار اسد به قبول اصلاحات جدی با تضمین حقوق مدنی و منزلت مردم سوریه فراخوانده شده بود. ضمن اینکه مدتی پس از آن، شش عضو شورای همکاری خلیج فارس در ۶ فوریه ۲۰۱۲ در بیانیه‌ای نظام سیاسی سوریه را به کشتار دسته جمعی متهم کرده و سفرای خودشان را از دمشق فراخوانده و نمایندگان سوریه را از پایتخت کشورهای خودشان اخراج کردند (Pardhan, 2012: 5). این رویکردهای خصمانه نسبت به دولت اسد در ماه‌های بعد نیز همچنان ادامه یافت. به عنوان مثال سران شورای همکاری خلیج فارس

در پایان سی و چهارمین نشست خود در کویت در ۱۱ دسامبر ۲۰۱۳ و در بیانیه پایانی خود، ضمن اینکه نظام سیاسی سوریه را متهم به بهره‌گیری از سلاح شیمیایی نموده و معتقد بودند که رژیم اسد نباید در معادلات آینده سوریه نقش داشته باشد، از نیروهای حزب... به عنوان یکی از عوامل ناامنی سوریه خواسته شده بود هر چه سریعتر این کشور را ترک کنند. در مقاطع زمانی بعدی نیز اگر چه از شدت مواضع شورا نسبت به بحران سوریه تا حدی کاسته شد، اما شورا در همسویی با غرب همچنان خواستار وارد کردن فشار بر دولت اسد بوده و هست. به عنوان مثال در نشست وزرای خارجه کشورهای عضو شورای همکاری در ۱۲ مارس ۲۰۱۵ آنها خواستار تدوین یک راهکار سیاسی برای بحران سوریه بر اساس مذاکرات و بیانیه ژنو ۲ شدند و بدین ترتیب با مواضع دولت‌های غربی مجدداً همراهی نمودند.

اما گام سوم اعضای شورا و بویژه عربستان سعودی که در غیریت سازی با ایران در چارچوبه نظریه دژ منطقه‌ای قابل بررسی است، بحران یمن است که از اوایل سال ۲۰۱۵ میلادی شدت گرفته است. در اینجا شورای همکاری دو گام اساسی را از آغاز بحران یمن در نظر گرفته است. در گام اول که در دوره ریاست جمهوری علی عبدالله صالح مطرح و در نهایت مورد پذیرش وی نیز قرار گرفت، اعضای شورای همکاری طرحی آماده کردند که شامل پنج بند اساسی و ده بند اجرایی بود و بر اساس آن ضمن تشکیل دولت وحدت ملی با مشارکت حزب حاکم و احزاب مخالف با درصد مشارکت نصف به نصف، قرار شد پارلمان یمن قوانینی را تصویب کند که به صالح و تمام کسانی که با وی کار می‌کنند مصونیت می‌داد و بدین ترتیب با کنار رفتن صالح از قدرت بحران یمن مدتی فروکش کرد. با این حال از جمله بندهای اساسی این طرح، نظارت کشورهای شورای همکاری بر اجرای این طرح بود که زمینه مداخله کشورهای عضو شورا در امورات داخلی یمن را فراهم می‌ساخت. (صادقی اول و نقدی عشرت آباد، ۱۳۹۳، ص ۶۳) یک چنین بندی نشان خود را در ماه‌های آغازین سال ۲۰۱۵ نشان داد که عربستان سعودی با حمایت کشورهای عربی منطقه‌ای عضو شورا، به بهانه دستیابی حوثی‌های یمن به موشک‌های بالستیک، نیروی هوایی و به

طور کلی مسائل امنیتی منطقه‌ای، به یمن حملات نظامی تحت عنوان «عاصفه الحزم» یا «طوفان قاطعیت» را آغاز کردند.

اما پرواضح است که عربستان سعودی و دیگر اعضای شورا با توجه به فرار عبدربه منصور هادی رئیس جمهور مستعفی یمن، بیش از هر زمانی نگران قدرت گرفتن گروه‌های شیعی نظیر انصارا... و حوثی‌ها در یمن می‌باشند که همسو با منافع ایران هستند. بی‌جهت نیست که مقارن با این حملات جان آلمن، مدیر برنامه خاورمیانه در مرکز مطالعات استراتژیکی و بین‌المللی در واشنگتن اعلام نمود که خطر این است که چنین به نظر برسد که جنگ یمن در حقیقت جنگی است که به نمایندگی از جانب ایران و اعضای شورای همکاری خلیج فارس جریان دارد (گاردنر، ۱۳۹۴).

نتیجه‌گیری

شورای همکاری خلیج فارس به عنوان نمونه‌ای از جامعه امن است که مرزهای میان دولت‌های بیرونی و اعضای شورا متصلب مانده و از اهمیت سیاسی مرزهای بین دولت‌های درونی و بیرونی آن هنوز کاسته نشده است. یکی از دلایل این امر این است که از زمان شکل‌گیری شورای همکاری اعضای آن، جهان بیرونی خود را نوعی آناششی مورد نظر واقع‌گرایان تلقی می‌کنند. دولت‌های بیرونی مانند ایران، عراق، سوریه و حتی اخیراً یمن از ایدئولوژی‌هایی حمایت می‌کنند که مشروعیت حکومت پادشاهی محافظه‌کار را به چالش می‌طلبند. بنابراین اعضای شورا کشورهای بیرونی را به عنوان دشمن و تهدید تلقی می‌کنند. با این مبحث می‌توان در این مقاله به این نتیجه رسید که با وجود نزدیکی ایران به کشورهای عضو شورا، هنوز اعضای شورا ایران را مطابق الگوی دژ منطقه‌ای بلامی به عنوان تهدید تلقی می‌کنند. در این مقال سعی شد این تلقی تهدید آمیز در مسائلی نظیر جزایر سه‌گانه، مسأله‌ی هسته‌ای ایران، نزدیکی ایران به عراق و در نهایت نوع رویکرد در خصوص بیداری اسلامی بررسی شده و عنوان شد اعضای شورا جزایر سه‌گانه را متعلق به امارات عربی

متحدہ دانستہ و فعالیت‌های هسته‌ای ایران را نیز تهدید آمیز تلقی کرده و در مورد دخالت ایران در عراق و نزدیکی این کشور به ایران نیز آن را به دلیل نفوذ شیعیان در حاکمیت عراق برای نظام‌های سنی پادشاهی خود خطرناک توصیف کردند. ضمن اینکه آن‌ها سعی کردند به مقابله با بیداری اسلامی در بحرین و تنش‌زایی در سوریه و اخیراً یمن دست بزنند که انگیزه آن‌ها در همه موارد به صورت مستقیم یا غیرمستقیم مقابله با نفوذ ایران در منطقه بوده است. در نتیجه می‌توان گفت با توجه به نظریه جامعه‌ی امن و همسایگان بلامی، مرزهای شورای همکاری، خلیج فارس و جمهوری اسلامی ایران به صورت دژ منطقه‌ای درآمده و هنجارها و قواعد رویه‌ای و هدفدار شورا به عنوان جامعه‌ی امن به آن سوی مرزهای جامعه تسری نیافته است. در واقع باید گفت که جامعه‌ی امن شورا به دلیل داشتن ویژگی‌های منحصر به فردی چون نظام سیاسی سلطنتی، قبیله‌گرایی و اسلام محافظه‌کار و عدم انطباق این هنجارها با محیط بیرون همواره این احساس خطر را می‌کند که هنجارهایش از جانب دولت-های بیرونی مورد چالش قرار گیرد. سیاست شورای همکاری خلیج فارس در قبال ایران نیز در این چارچوب قابل تحلیل می‌باشد؛ در واقع موضع‌گیری‌های شورا در قبال برنامه هسته‌ای ایران، جزایر سه‌گانه و یا نزدیکی ایران به عراق و نفوذ در این کشور به خاطر احساس ترس و نگاه هابزی به محیط پیرامون می‌باشد. این نگاه باعث شده که مرزهای شورای همکاری با محیط پیرامون متصلب باقی مانده و هنجارهای شورا به بیرون تسری پیدا نکند.

منابع

الف- فارسی

- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۱)، «نظریه پخش و بازتاب انقلاب اسلامی»، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، سال سوم، شماره ۸، بهار.
- بلامی، الکس. جی (۱۳۸۶)، جوامع امن و همسایگان: دژهای منطقه‌ای یا همگرایان جهانی، ترجمه محمود یزدان فام و پریسا کریمی نیا، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

پرتوی، اصغر و موسوی، سید محمدرضا (۱۳۹۳)، «نقش ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی در خشونت‌های ضدشیعی در پاکستان بعد از انقلاب اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال سوم، شماره ۱۱، پاییز.

جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۶)، **نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

حافظیان، محمدحسین (۱۳۸۹)، «روابط ایران و کشورهای عربی خلیج فارس: چشم اندازهای آینده»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال شانزدهم، شماره ۲، تابستان.

درویشی سه تلانی، فرهاد و محمدی، علی (۱۳۹۳)، «اصلاحات سیاسی در بحرین (ریشه‌ها، روندها و نتایج)»، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال سوم، شماره ۱۱، پاییز.

شهابی، سیف‌الرضا (۱۳۸۶)، **دیدگاه‌های شورای همکاری خلیج فارس**، تهران: انتشارات اطلاعات.

«شورای همکاری خلیج فارس و برنامه هسته‌ای ایران»، (۱۳۹۴/۱/۷)، سایت ویستا

<http://vista.ir/article/358256/>

صادقی اول، هادی و نقدی عشرت آباد، جعفر (۱۳۹۳)، «واکنش شورای همکاری خلیج فارس به بیداری اسلامی»، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال سوم، شماره ۱۱، پاییز.

صالحی، حمید (۱۳۹۰)، «مناسبات راهبردی امارات متحده عربی با جمهوری اسلامی ایران (۲۰۱۱-۲۰۰۰)»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره اول، بهار.

طباطبایی، سیدعلی (۱۳۸۷)، «شورای همکاری خلیج فارس؛ توانمندی هسته‌ای صلح آمیز ایران، تحلیل رفتارها و متغیرها»، فصلنامه‌ی تخصصی علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد کرج، سال چهارم، شماره پنجم، بهار.

طبرسا، نقی (۱۳۹۰)، **جزایر سه گانه ایرانی در خلیج فارس: پژوهشی تاریخی و حقوقی**، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

غفاری هنجین، زاهد و علیزاده سیلاب، قدسی (۱۳۹۳)، «مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی جریان سلفی تکفیری (مطالعه موردی داعش)»، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال سوم، پاییز.

گارنر، فرانک (۱۳۹۴)، «یمن؛ میدان نبرد ایران و عربستان سعودی»، (۱۳۹۴/۱/۷)، سایت بی بی سی فارسی <http://www.bbc.co.uk/persian/world/2015/03/150326>

نادری نسب، پرویز (۱۳۸۹)، «چالش‌های روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان در منطقه»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۱، بهار.

«نشست شورای همکاری؛ حمایت از منصوره‌های و مذاکرات هسته‌ای و انتقاد از

ایران»، (۱۳۹۴/۱/۷)، خبرگزاری فارس

نعیمی ارفع، بهمن (۱۳۷۰)، **مبانی رفتاری شورای همکاری خلیج فارس در قبال جمهوری اسلامی ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

نعیمی ارفع، بهمن (۱۳۸۷)، مناقشه‌ی ایران و عراق، پنج سال آینده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

واعظی، محمود (۱۳۸۹)، «شورای همکاری خلیج فارس و ایران»، در شورای همکاری خلیج فارس: سیاست خارجی و روندهای داخلی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب- انگلیسی

Amuzegar, Jahangir (1998) "khatamis Iran, One year Later", **Middle East Policy**, Vol 4, No 2. October.

Bellamy, Alex J. (2004) **Security communities and their neighbours: regional fortresses or global integrators?**, New York: Palgrave Macmillan.

Cetinoglu, Nur (2010) "The Gulf Cooperation Council (GCC) after U.S. led Invasion of Iraq: Toward a Security Community?", **Uluslararası Hukuk ve Politika**. Vol. 6, No. 24.

Fuller, Graham (May 2006) "The Hizballah-Iran Connection: Model for Sunni Resistance", **The Washington Quarterly**, Winter, Retrieved from:

http://catalogo.casd.difesa.it/GEIDFile/07winter_fuller.PDF?Archive=191308091958&File=07winter_fuller_PDF

GCC welcomes Jordan and Morocco entry bids, (May 2011), Saudi wave, Retrieved from: <http://www.saudiwave.com/International/gcc-welcomes-jordan-and-morocco-entry-bids.html>

Goldston, Jack A (1980) "Theories of Revolution; the third generation", **world politics**, vol.32.no.3.apr.

Gulf leaders agree to keep studying union proposal, The Daily Star, (May 2012), Retrieved from: <http://www.dailystar.com.lb/News/Middle-East/2012/May-15/173400-gulf-leaders-agree-to-keep-studying-union-proposal.ashx#ixzz1vWLL4AXE>

Haji-Yousefi, Amir (2010), "Iran's Foreign Policy during Ahmadinejad: From Confrontation to Accommodation", **Presented to the Annual Conference of the Canadian Political Science Association June 2-3**, Concordia University, Montreal, Canada.

Hass, Richard (November/ December 2006) "The New Middle East", **Foreign Affairs**, Retrieved from: < <http://www.iceta.org/rh080107.pdf> >

Pradhan, Prasanta Kumar (March 2012) "GCC and the Syrian Crisis, Institute For Defence Studies and Analyses", Retrieved from:

http://www.idsa.in/idsacomments/GCCandtheSyrianCrisis-Pradhan_210612

Ramazani, R.K. (1989) **Revolutionary Iran: challenge and Response in the Middle East Baltimore**, The John Hopkins university press.

Ramazani, R.K. (1998) "The Emerging Arab-Iranian Rapprochement; Towards on Integrated U.S policy in the Middle East", **Middle East Policy**, Vol 6, No 1.